



نشریه‌ای برای پیوند هر چه بیشتر ایرانیان مقیم میشیگان و آگاهی از آنچه در خانه‌ی آنها می‌گذرد.

خانه ایران میشیگان ویرایش و یا چاپ بخشی از نگارش‌های چاپ شده را از آن خود می‌داند. نگارش‌های چاپ شده بازگوینده دیدگاه نویسندگان است و فصلنامه در باره آن‌ها پاسخگو نیست. برگشت‌ها و پانوشت‌های نگارش‌ها تنها در نسخه الکترونیکی آورده می‌شود.

گروه نگارش فصلنامه خانه ایران
محمود معلمیان

سخن نخستین

در گذرگاه تاریخ اقوامی که فرهنگ پر بار نداشته اند یکی پس از دیگری از پای افتاده و در طی زمان روی به گمنامی نهاده اند. چه بسیار ملتها و کشورها که در عرصه روزگار طولانی چند هزار ساله شکفتند و به ناگاه در بحبوحه طوفانهای موسمی از دفتر تاریخ زدوده شدند. از همه ی آن آمدن و شد ها و از همه آن آمدن و رفتن ها یک اصل بی تغییر بر جای مانده است. مردمانی که در عرصه تاریخ به اندوختن دانشهای فردا ساز و به بصیرت و پاکدامنی و پاک اندیشی کمر بسته اند، به جاودانگی دیر پا در ژرفای جذر ومد تاریخ دست یافته اند. ایرانیان از آنگونه نمونه های کم مانند تاریخ بشری می باشند که در جدال و تلاش هزاران ساله خود مکانی ویژه در میان دیر پایان از خطر رسته تاریخ یافته اند.

برای ما دست پروردگان خاک بی همتای ایران، فرزندان دور از وطن وظیفه ای برتر از این نیست که توان علمی و خبره گی عملی خود را پیشکش میهن از جان عزیز ترمان کنیم به امید آنکه در سایبان دانش علمی و عملی فرزندان سر زمینمان ادامه حیات با عظمت و آزادگی و سرافرازی ایران زمین به واقعیت جاودانی به پیوندد.

محمود معلمیان

PHOM

Persia House of Michigan

Address:

P.O Box 251002

West Bloomfield, MI 48325

Tel: (248)403-5605

WWW.persiahousemi.wildapricot.org



persiahouseofmichigan@yahoo.com

www.facebook.com/Iranianofmichigan

Persian School Location:

St. Stephen's Episcopal Church

5500 N. Adams Rd. Troy, MI

انجمن سرپرستی خانه ایران - تابستان ۱۴۰۲

سالار: محمود معلمیان

سالاریار: کسری زربینیان

گنجینه‌دار: فریبرز محمودی

دبیران: فریده کیان، پویان پور موحد

سرپرست دبستان: ناهید صنیعی-یحیایی

کارشناس ترجمه: محمود معلمیان

کارشناس موسیقی: مهری واقعی

سرپرست هموندی: ناهید صنیعی-یحیایی

سامانه‌گر: رکسانا دشتی تهرانی

سرپرست پیوندها:

کارپردازی: فرخنده فراهانی، طاهره قریشی، سهیلا هشترودی،

کاظم اصفهانیان، حسین کیان، اکبر واقعی، ناهید صنیعی-یحیایی،

مهدی یحیایی، حمید قریشی،

سرپرست گروه تلگرام: پویان پور موحد

سرپرست فیس بوک و اینستاگرام: سهیلا بوجاری

موزیک مترنم بود و گروهی از خانم ها که آماده هنر نمایی بودند هم به رقص پرداختند هم بهمراهی ارکستر ضبط شده بدون کلام مشغول خواندن شدن.



روزی شاد و خاطره انگیز را پشت سر گذاشتیم. جای کسانی که نبودند خالی.

و اما پیک نیک شماره دو خانه ایران در شهر اناربر و در پارک گالوپ برگزار شد. روز برگزاری شنبه ۵ ماه اگست بود.



روز پیک نیک شماره دو هوا واقعا خوشگوار و زمین مشک بار بود. تا دوستان همگی جمع شوند ظهر و وقت نهار بود که اینبار هم کاسپین چلو کباب و جوجه و گوجه فرنگی کبابی را آماده کرده بودند که بسیار ماکول و مقبول بود. پس از نهار هم برای دسر خوران باقلوا در دسترس بود بعلاوه نوشابه و آب برای آشامیدن. روز شادی را پشت سر گذاشتیم.

آنچه گذشت

از فعالیت های خانه ایران در تابستان امسال برگزاری دو پیک نیک در دو شهر مختلف جنوب شرق میشیگان بود. پیک نیک نخست در روز شنبه ۸ جولای از ساعت یازده و نیم صبح تا ساعت هفت شب بود. روزی بود نسبتا خنک در مقایسه با روز های پیش از آن که گرما بیداد میکرد! (پس از اندازه گیری و مقایسه با سالهای پیش از آن جولای امسال گرمترین ماه جولای در چندین قرن گذشته بوده است!)



باری، با اینکه هوا ابری بود ولی خوشبختانه بارش باران شدید نبود و بعد از نهار ابرها هم کنار رفت و روز خوشی را فراهم کرد. نهار را رستوران کاسپین برای فروش عرضه میکرد که هم لذیذ بود و هم مناسب.



گر می دستانمان از آه بود
 برگ دفتر ها به رنگ کاه بود
 مانده در گوشم صدایی چون تگرگ
 خش خش جاروی با پا روی برگ
 همکلاسیهائی من یادم کنید
 باز هم در کوچه فریادم کنید
 همکلاسیهائی درد و رنج و کار
 بچه های جامه های وصله دار
 بچه های دکه سیگار سرد
 کودکان کوچک اما مرد مرد
 کاش هرگز زنگ تفریحی نبود
 جمع بودن بود و تفریحی نبود
 کاش می شد باز کوچک می شدیم
 لا اقل یک روز کودک می شدیم
 یاد آن آموزگار ساده پوش
 یاد آن گچه که بودش روی دوش
 ای معلم نام و هم یادت به خیر
 یاد درس آب و بابایت به خیر
 ای دبستانی ترین احساس من
 بازگرد این مشقه را خط بزن

پایان زمان رسمی فصل تابستان روز ۲۲ ماه سپتامبر است ولی
 ماه اگوست یا اوت در واقع آخرین ماه فصل تابستان بشمار
 میرود. کودکان آماده رفتن به مدرسه میشوند. ورزشهای
 پاییزی مدارس شروع میشود، و بعنوان والدین هرکدام از ما که
 فرزندان مدرسه رو داریم باید آماده بردن کودکانمان به مدرسه
 باشیم.

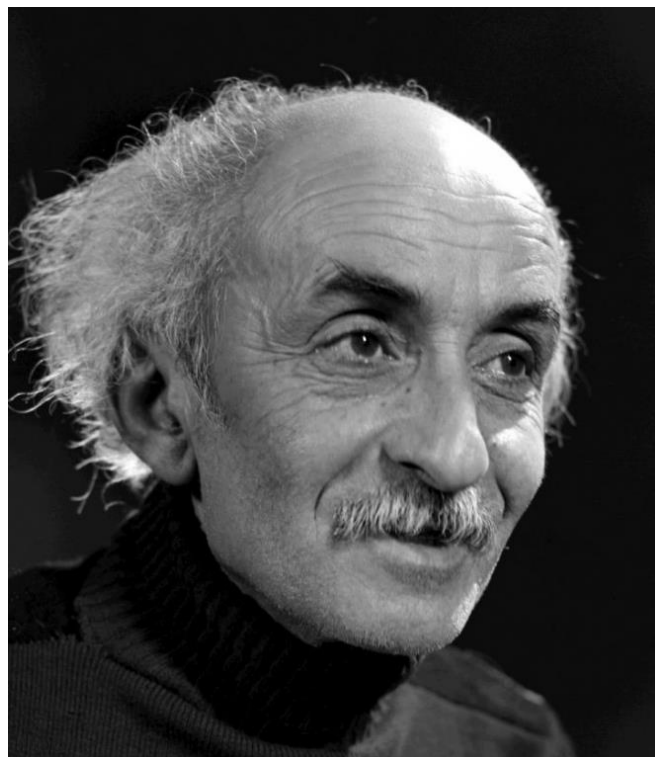
با روحیه بازگشت به مدرسه این قطعه را دوستی سروده که در
 این فصلنامه برایتان بازگو میکنیم:

اولین روز دبستان بازگرد
 کودکی شاد و خندان بازگرد
 باز گرد ای خاطرات کودکی
 بر سوار اسب های چوبکی
 خاطرات کودکی زیباترند
 یادگاران کهن مانا ترند
 درسهائی سال اول ساده بود
 آب را بابا به سارا داده بود
 درس پند آموز روباه و خروس
 روبه مکار و دزد و چاپلوس
 روز مهمانی کوب خانم است
 سفره پر از بوی نان گندم است
 کاکلی گنجشکی باهوش بود
 فیل نادانی برایش موش بود
 با وجود سوز و سرمای شدید
 ریز علی پیراهن از تن می درید
 تا درون نیمکت جا می شدیم
 ما پر از تصمیم کبری می شدیم
 پاک کن هایی ز پاکتی داشتیم
 یک تراش سرخ لاکتی داشتیم
 کیفمان چفتی به رنگ زرد داشت
 دشمنان از حلقه هایش درد داشت



نخبگان معاصر

نیما یوشیج از دید سیمین بهبهانی



نگاه سیمین بهبهانی به نیما مسئله مهم نگرش نیما به جهان ادبی خارج از کتاب و دیوانهای شعر است. تا قبل از نیما، اکثر شاعران طبیعت را از روی دیوان شاعران و از دید گذشتگان خود تقلید و در شعر خود نقل می کردند، هر چه در کتاب گذشتگان آمده بود برای شاعر بعدی حجت بود و قابل قبول. کسی جرئت نداشت مسئله دیگری را با تعبیر و دریافت مستقیم خود از جهان طرح و توصیف کند هزار سال یا بیش و کم "ترگس" یادآور "چشم" و "لعل" یادآور "لب" و "سرو" یادآور "قد معشوق" بود. حتا در زمانی که "غبغب" دیگر خریداری نداشت "سیب" آن در بازار شعر به فروش میرفت. تا بلبل می توانست بخواند چه کسی جرئت می کرد به صدای "غوک" یا "سوسک" بیندیشد؟ یا "خروس" این موجودی که فقط می توانست در باغچه خیل مرغان را سرپرستی کند کجا می توانست در شعری به هنگام بامداد "از درون نهفت خلوت ده" "قوقولی قو" سر دهد. بسیاری از واقعیت های طبیعت در

شعر گذشتگان راه نیافته بود، به همین سبب برای ابد از صحنه تخیل رانده شده بود و هیچ شاعری مجاز نبود که به آنها نگاه کند. در روزگاری که نام صدها گل در گلزار به زبان می رفت، هنوز گلهای شاعران منحصر به "اسپرغم" و "خیری" و "سوری" و "ورد" بودند که هیچ باغبانی دیگر آنها را نمی شناخت و خود شاعر هم با این نامها رنگ آنها را ندیده بود. زبان هنوز همان زبان پر طنین و فخیم و مناسب با جلال دربار محمود و مسعود بود و واژه های ساده را از بیم غرابت با باد نقوش و صور زرنگار قصر یا سراپرده ی سلطانی به خود نمی پذیرفت. البته زبان شعر بیش از مضمون آن تحول پذیرفته بود، و هر چه هیمنه حکومت ها کاستی می گرفت از لفاظی ها و واژه بازهای آن نیز کاسته میشد، تا جایی که در سبک هندی واژه های کوچه بازار نیز جواز ورود یافتند. اما شاعران دوره بازگشت ادبی، چالش سبک هندی را در ساده کردن زبان، باطل شمردند و از نو بازار سخنوری قدیم گرم شد. در چنین روزگاری بود که نیما چون فریاد آگاهی از زادگاه خود برخاست و در گوش شاعران و نویسندگان طنین افکند و چشم آنها را به دنیای خارج از قلمرو کتبی طبیعت گشود. نشان داد که "شب" و "صبح" دیگر نمی تواند شب و صبح منوچهری و خاقانی باشد و مفاهیم و موجودات اطراف، همان مفاهیم و موجودات اطراف آن ها. نشان داد که کوه ها فقط الوند و دماوند نیستند "آزاکو" هم واقعیتی ست که چشم انداز او است. دیگر تذرو و فاخته و عندلیب و بوقلمون دمخور شاعر نیستند، سنگ پشت و داروک و سیولیشه و آتا توکا با او صمیمی ترند. ("سیولیشه" (SIYOLISHE) به معنای سوسک سیاه.) برگزیده ایی از گفت و شنود ناصر حریری با روانشاد سیمین بهبهانی در کتابی به نام: در باره ی ادبیات و هنر، ناشر: کتاب سرای بابل سال یکم.

کاظم نوروزی

حجاب از سیرت مامی شود آغاز؛ نی صورت
 نصیحت های کفر آلوده را با خویش کن کافیت!
 تو از ایمان پنهان در دل مردم چه می دانی؟
 به جای پند، ایمان خودت را پیش کن کافیت!
 به جای وحشت از یک تار مومی عاشقان؛ فکری
 به حال گرگ های در لباس میش کن، کافیت!
 رها کن شانه مارا که اینجاریشه در خاکیم
 تو اما خدعه را پنهان به زیر ریش کن، کافیت!
 نهال مهر را کندی و جایش خشم افندی
 بروز واقعیت را علاج از پیش کن کافیت!
 حجاب ای زاهد دیوانه در سیامی مردم نیست،
 تو چشمان گناه آلوده را درویش کن کافیت!



این روزها در ایران موضوع حجاب اجباری بسیار داغ است. دولت سعی دارد قوانینی برای پوشش اجباری وضع کند که با واکنش زنان و دختران آزاده ایران روبرو گشته. تصویب لایحه عفاف و حجاب از سطح علنی مجلس به یک کمیسیون قضایی مجلس با ۱۱ عضو قرستاده تا بصورت غیر علنی به لایحه رای بدهند!

البته واکنش اجتماعی هم معلوم است. هنرمندان ایرانی در هر گروه و دسته ای واکنش خود را نشان میدهند. شعری در باره حجاب سروده شده و خواننده ای با نام مستعار "پرواز همای" خوانده است. این شعر توسط خانم دکتر فریده حسینی برای درج در فصلنامه فرستاده شده که آنرا در شب شعری در کالیفرنیا شنیده اند که توسط آقای ناصح (که در گذشته در میشیگان و از شرکت کنندگان ثابت قدم شبهای شعر ان آربر بودند) بر پا گشته و شرکت کنندگان میتوانند از طریق تلفن از ایالات دیگر در آن شرکت کنند. باری در جستجوی اینترنتی این شعر را به استاد غزل حافظ نسبت می دهند که درست نیست من در دو دیوان حافظ جستجو کردم و آنرا نیافتم! ولی غزلی زیبا است با مفهومی پسندیده:

حجاب ای زاهد دیوانه در سیامی مردم نیست

تو چشمان گناه آلوده را درویش کن کافیت!

دوستان خانه ایران در اینترنت



جایزه رسانه‌ای امسال آلمان به جنبش «زن زندگی آزادی» تعلق گرفت.

جایزه سالانه آزادی بیان و مطبوعات آلمان موسوم به «ام ۱۰۰» امسال به جنبش «زن زندگی آزادی» تعلق گرفته است، انجمن خبرنگاران آلمان خواهان آزادی نیلوفر حامدی و الهه محمدی شده‌اند.

جایزه سالانه آزادی بیان و مطبوعات آلمان موسوم به «ام ۱۰۰» هجده سال است که در شهر پوتسدام، مرکز ایالت براندنبورگ آلمان، به نهادهای حقوق بشری، جنبش‌های اجتماعی و شخصیت‌هایی که علیه اختناق و ظلم و در دفاع از آزادی و جامعه مدنی تلاش کرده‌اند، اهدا می‌شود. (منبع: دویچه وله فارسی)

گدایی صفت است:

پولداری؛ منش است و ربطی به میزان دارایی ندارد.

گدایی؛ صفت است ربطی به بی پولی ندارد...

دانایی؛ فهم و شعور است و ربطی به مدرک

تحصیلی ندارد.

نادانی؛ یاوه گویی است و ربطی به زیاده گویی ندارد...

دشمن؛ نمایشی از کمبودها و ضعف های خویش است و ربطی به بدسرشتی و بدخواهی طرف مقابل ندارد.

یار؛ همدلی است و ربطی به همراهی و پر کردن کمبود ندارد...

وقتی گرسنه ای، یه لقمه نون خوشبختیه ..وقتی تشنه ای، یه قطره آب خوشبختیه ..وقتی خوابت میاد، یه چرت کوچیک خوشبختیه...

خوشبختی یه مشتی از لحظاته ... یه مشت از نقطه های ریز، که وقتی کنار هم قرار می گیرن، یه خط رو میسازن به اسم زندگی قدر خوشبختی هاتونو بدونید.....

داریوش

یاد دکتر علفی های سابق به خیر که گیاهان و میوه ها را برای هر مشکل سلامتی تجویز می کردند. نمونه ای از آن را در پایین بخوانید:

● *بامیه: بهترین دارو دیابت است.

● *گردو: از لخته شدن خون جلوگیری میکند.

● *هل: تقویت کننده قلب بوده و سرماخوردگی را معالجه میکند.

● *گشنیز: تشنگی را برطرف می کند و برای دهان و دندان بسیار مفید است.

● *انگور: باعث پاکسازی معده و روده میشود

● *لوبیا: چشم بلبلی کم چرب و بدون کلسترول و حاوی سدیم است.

● *کلم بروکلی: به دلیل داشتن کلیسم فراوان باعث تقویت استخوان هامیشه

● *گل گاوزبان: باعث کاهش تب در بیماری های سرخک، آبله و کهیر میشود.

● *نخودفرنگی: منبعی از فولیک اسید و ویتامین B6 است

● *ویتامین C: موجود در جعفری افزایش جذب آهن میشود

● *پونه: اشتها آور بوده و باعث سهولت هضم و به درمان معده کمک میکند.

● *کنجد: برای رفع ناراحتی کیسه صفرا مفید است.

● *خوردن موز: خطر مرگ در اثر سکته مغزی را کاهش میدهد.

● *انگور: خون ساز بوده و به تصفیه خون نیز کمک میکند.

● *شکلات: برای سلامت قلب مفید بوده و مانع لخته شدن خون میشود.

● *مصرف زغال اخته: باعث کاهش چربی شکمی و کاهش کلسترول میشود.

● *گوجه فرنگی: بدن را در برابر امراض و بیماری های عفونی حفظ میکند.

● *اسفناج: بهترین دارو برای کسانی که مبتلا به کم خونی هستند.

● *روغن کنجد: برای رفع تنگی نفس، سرفه خشک و زخم ریه مفید است.

افتخار

این نوشته هم ارسالی خانم دخی خدادوست است:

من به پیری هم جوانی می کنم

عشق ها با زندگانی می کنم

دم غنیمت دانم، ای پیری برو

تا نفس دارم جوانی می کنم

#مهدی سهیلی

خاطره ی یک خانم از بالا رفتن سالهای عمرش:

وقتی نوجوان بودم هر گاه می گفتند فلانی سی سالشه چقدر برایم دور از ذهن و باور بود.

از نوجوانی تا بیست سالگی را خیلی دوست داشتم و سر از پا نمی شناختم.

کم کم اما، به سی که نزدیک و نزدیکتر می شدم گمان می کردم دیگه داره دیر می شه. هول هولکی به خانه بخت رفتم و از مادر شدن لذت بردم.

وقتی سی ساله شدم تازه فهمیدم که چقدر از بیست سالگی

زیباتر شده ام. دلم نمی خواست آینه را رها کنم و گمان می کردم سی سالگی بهترین سن ممکن است.

در تکاپویی همه سو نگر، عاشقانه، مادرانه و دلبرانه با همسر و کودکان خویش تند پا تر از زمان جست و خیز می کردم و دلم می خواست زمان همانجا بایستد.

سی را که در میکده زندگی به چهل رساندم تازه فهمیدم که شراب فهمیدنم چه گوارا است،

انگار میزان اندیشه و باورم میزان ترین زمان خود را تسخیر کرده است.

آه که من چقدر چهل سالگی را دوست داشتم؛ همان سن و سالی که وقتی بیست ساله بودم ما را از آن می هراسانیدند.

چهل هم گذشت به دروازه پنجاه که رسیدم گفتم چقدر حالا روزهایم زیباتر و اندیشه ام جا گیر تر از همیشه است و با

شکوهی بی مانند برای جهان و روزگاری که می رفت، خود را برازنده ترین یافته ام، چرا که هم توان جست و خیزم بود و هم

امکان لذت جستن از حاصل تلاش خویش...؛

به شصت که نزدیک شدم اولش کمی ترسیدم اما به سرعت

باور کردم که این زیباترین و مطمئن ترین ایستگاه زندگی است.

غزل غزل، زندگی را شانه کردم، به گیسوانی به سپیدی موهایم

در میان مش و رنگین کمان های زیبا و جذاب؛

جزیره کیش حدوداً ۹۰ کیلومتر مربع یا به عبارتی ۹۰ میلیون متر مربع است. جمعیت ایران هم چیزی نزدیک به ۹۰ میلیون نفر است. اگر فروشنده هستید به هر ایرانی یک متر مربع میرسند. هر کدام از ما یک متر از جزیره را میتوانیم بخریم و آنگاه مردم ایران صاحب جزیره کیش خواهند شد. جزیره کیش، جزیره ی خودمان میشود. آنرا به نحوی اداره خواهیم کرد که از کشورهای همسایه بیایند برای دیدن آن هزینه کنند. چرا کشورهای همسایه، از تمام دنیا میایند. صنعت و اقتصاد آنرا بهبود می دهیم. بهترین و تواناترین مدیرها را برای مدیریت آن از میان خود به کار میگیریم و آنقدر آنرا خوب اداره خواهیم کرد که برای صاحبانش که تمام مردم ایران باشند ثروت تولید کند. آنقدر ثروت که بتوانیم بعد از آن قشم را هم از شما بخریم. آنرا هم به روش خودمان اداره خواهیم کرد.

البته این آخر ماجرا نخواهد بود. شمایی که اینگونه حکومت میکنید، حتماً باز هم کسر بودجه خواهید داشت و باز هم برای جبران آن مجبور میشوید که بفروشید. جزیره هرمز، بندرعباس، هرمزگان، خوزستان، فارس و ... و ما هم باز مشتری خواهیم بود و آنها را خواهیم خرید.



به خودم گفتم: چقدر این مکان و این زمان دلرباست و اینجا درست همان جا و همان زمانی است که می جستم. اکنون که در هفت گاه زندگی گذران می کنم دیگر هیچ هراسی در دل ندارم که باورمند به شربی مدام و سر بلند به گیسوان سپید و اندیشه بلند خویش هستم.

من اکنون ایمان دارم که به هشتاد هم که برسم باور خواهم کرد که هشتاد زیباترین عدد شناسنامه من خواهد شد.

آلبوم زندگی را ورق بزیند، استکانی چای بریزید و به شکرانهٔ نفس کشیدن و سلامتیتان سربکشید، مبادا زندگی را دست نخورده بگذارید...

زیراپایان کار آدمی

نه به رفتن یار است

و نه تنهایی و نه مرگ ...

*دورهٔ آدمی زمانی تمام می شود

که دلش پیر شود

یا قبل از مرگ، انسانیتش بمیرد



این نوشته را هم آقای مرتضی سینکی در گروه تلگرامی دوستان خانه ایران پست کردند:

دکتر اجتهادی

استاد و رییس انجمن فیزیک دانشگاه شریف

◆ *کیش را چند میفروشید؟ ما خریداریم.*

چندی پیش یکی از مسئولین به راهکاری برای حل مشکلات اقتصادی دولت اشاره کرد که بسیار عجیب به نظر می رسید. فروش جزایر کیش و قشم برای جبران کسر بودجه. موضوع از منظر ملی، هم در فضای مجازی و هم حقیقی، بسیار بازخورد های بجا و منفی گرفت که تکذیب و توبیخ به بار آورد. ولی حالا اگر واقعا می خواهید جزایر را بفروشید بفرمایید چند؟

یکبار که از ایران برگشت گفت بالاخره پیدا کردم که این خوراک ایرانی چگونه در ایران معروف گشته و مقاله ای را برایم فرستاد. این است آن مقاله که روان شاد فرخ نصیر پور بانی آن بود:

یک مغازه بود و جارچی اش که سر ظهر راه می افتاد در کوچه و بازار و مردان محله را به ناهار دعوت می کرد مردها جمع می شدند توی دکان و روی سکوهایی که دور تا دورش ساخته بودند، می نشستند تا سینی معروف چلوکبابی جلویشان گذاشته شود. یک سینی بزرگ با بشقاب و نان سنگگ و پیاز و سماق و دوغ و گاهی شربت آلبیمو بعد «چلوپیار» از راه می رسید، برنج را روی ظرف بزرگی که سر دست گرفته بود می آورد و توی بشقاب هر کس می ریخت. بعد از آن ظرفی پر از قطعات کره به دست «متصدی کره» که بیشتر آن کره های حیوانی بود آورده می شد و یک قطعه را در ظرف برنج می گذاشت و پشت سر او هنوز مشتری برنج و کره خود را مخلوط نکرده «کباب بده» سیخ کباب را روی برنج می کشید. در بعضی از چلوکبابیها این سیخ کشیدن ها آنقدر ادامه داشت تا مشتری اعلام کند که سیر شده و دیگر چشمش به دست کباب بده نیست. چلوکبابی های قدیم تهران برای هر تعداد کباب اضافه ای که می خواستید، پول همان پرس اولیه را حساب می کردند نه سیخ اضافه. در آن زمان چلوکباب برای مشتریان خارج از چلوکبابی هم به وسیله یک ظرف مسی در دار برای اینکه که از دهن نیفتد و سرد نشود برده می شد. این کار را معمولاً شخصی که به آن " بیرون بر " میگفتند، انجام میداد؛ یعنی غذاهای بیرون را در یک سینی قرار میداد و در بعضی مواقع که دو نشانی هم مسیر بود، دو سینی را به صورت دو طبقه روی سر میگذاشت و با پای پیاده به در خانه یا مغازه مشتری مورد نظر میبرد. بعدها در دوران پهلوی دوم که دوچرخه بیشتر در دسترس مردم قرار گرفت، بیرون برها این کار را با دوچرخه انجام می دادند. هفت کچلون در باغ فردوس شهاب حاجی عباسی، یکی از بازمانده های نسل همان چلوکبابی های قدیم است که حالا شنیده ها و دیده هایش را

BOKANI

GROUP

REAL ESTATE & PROPERTY MANAGEMENT

CONTACTUS@BOKANIGROUP.COM

WWW.BOKANIGROUP.COM

**LOOKING TO BUY, SELL OR RENT?
CALL US 248-951-9555**

25600 WOODWARD AVE. ROYAL OAK, MI 48067

چلوکباب

یاد فرخ نصیرپور به خیر هر وقت می خواست به ایران برود بالاترین هدفش، حتی ارجح تر از دیدن خانواده و دوستان رفتن به چلو کبابی و لذت چلو کباب بود. روح شاد مرد !!!

برایمان روایت می کند. می گوید که پدر بزرگش ۷۰ سال قبل چلوکبابی برادران "حاجی عباسی" را در محله باغ فردوس مولوی باز کرده و بعدها اهالی محل نام برادران "هفت کچلون" را روی آن گذاشتند: «پدر بزرگ من آسیابی در منطقه امجدیه تهران داشت و خودش در این محله به شغل نانواپی مشغول بود. بعد از آنکه فرزندانش بزرگ شدند به حرفه قهوه خانه داری روی آورده و بعد از مدتی این چلوکبابی را راه انداخت.»

برادران حاج عباسی در واقع ۸ نفر بودند که همه از لوطی های قدیم و هم دوره طیب حاج رضایی و رمضان یخی به حساب می آمدند. شهاب حاجی عباسی از زمانی برایمان تعریف می کند که یکی از عموهایش به نام حاج محمود برای اولین بار "لقمه مخصوص" را در چلوکبابی طراحی می کند. او با تغییر دادن برش کباب ها آن را به صورت لقمه ای در می آورد و از آن زمان کباب لقمه باب می شود. می گوید: «در قدیم رسم بود چلوکباب را با دست بخورند. حتی تا همین اواخر که هنوز رستوران ها به شکل غربی در نیامده بودند و قاشق چنگال در کار نبود، مردم با دست غذا می خوردند. " او از دورانی حرف می زند که هنوز میز صندلی برای غذا خوردن استفاده نمی شد و زن ها حق ورود به چلوکبابی ها را نداشتند. دوره ای که جعفر شهری در کتاب تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم درباره اش می نویسد: " از آنجا که حکم حاکم شرع حضور زنان را در مجامع مردان منع کرده بود در آن تاکید که حتی جای سوا برایشان نمی شد در نظر گرفته شود... هر چند زن بیچاره در بازار از گرسنگی از پا در می آمد، تنها زمانی می توانست از چلوکباب بهره ببرد که مردش آن را در ظرفی خریده و به خانه ببرد و یا خبر کرده چلوکبابی برایشان به خانه بفرستد که البته هرگز به پای غذای داغ داخل دکان نمی رسید" فضای مردانه آن روزهای چلوکبابی ها، اجازه نمی داد زنان پا به این دکان ها بگذارند اما همین حالا هم می توانید رد پای این فضای مردانه سنتی را در چلوکبابی های قدیمی تهران ببینید. نمونه اش کبابی «ممد چلویی» که هنوز در همان چهار راه مولوی نزدیک ایستگاه سعادت قرار دارد و روی در و دیوار مغازه اش هنوز پر از عکس هایی است که مالک آن،

حاج محمد بهرامی با طیب و لوطی های قدیم گرفته است. لوطی هایی که به قول خودش روزگاری پاتوقشان کبابی «ممد چلویی» بوده و حالا از هیچ کدام جز عکس های روی در و دیوار دکان، یاد و نامی نمانده است. یک غذای کاملاً سیاسی چلوکباب با همه حس نوستالژیکی که دارد، یک غذای کاملاً سیاسی است! می گویند در دوره مشروطه وقتی یکی از مشروطه گرایان در تبریز مشغول سخنرانی بوده است یکی از افرادی که چلوکبابی داشته است می پرسد مشروطه یعنی چه؟ سخنران می گوید مشروطه یعنی چلوکباب ارزان و سپس با دستش طول کباب را نشان می دهد و می گوید کبابی به این طول خواهد بود و سپس بازویش را نشان می دهد و قطر کباب هم به اندازه قطر بازوی من خواهد بود! همچنین روایت می شود که در سال ۱۳۲۴ وقتی قیمت قند وارداتی به خاطر جنگ بین روسیه و ژاپن بالا رفت علاءالدوله، هاشم قندی و اسماعیل خان را که جزء تجار قند بودند و قیمت آن را بالا برده بودند احضار کرد و مشغول مذاکره با آنها شد. بعد از کمی صحبت علاءالدوله که مسؤل وقت تهران بود دستور داد تا آنها را شلاق بزنند و هنگامی که می خواستند آنها را شلاق بزنند پسر هاشم قندی پیش علاءالدوله آمد و خواست تا او را به جای پدرش شلاق بزنند و علاءالدوله دستور داد تا او را ۵۰۰ ضربه شلاق بزنند. وقتی که موقع نهار خوردن فرا رسید علاءالدوله بلافاصله دستور توقف شلاق زدن را داد و به سه متهم گفت هنگام شلاق زدن باید شلاق بخورید و هنگام نهار باید نهار بخورید و الان چون چلوکباب حاضر است پس باید چلوکباب بخوریم و بعد از غذا بقیه شلاقها را باید بخورید!

کباب شاهکار چه کسی بود؟ این طور که میرزا محمدرضا معتمدالکتاب نویسنده کتاب تاریخ قاجار نوشته، پای کباب را ناصرالدین شاه به ایران باز کرد. می گویند به دستور شخصی ناصرالدین شاه که اصلیتی قفقازی داشته و نوعی غذای قفقازی به ایران وارد شده است که بعدها آشپزهای درباری شیوه پخت آن را کمی تغییر داده اند و کباب امروزی به عنوان یک غذای کاملاً ایرانی ماندگار شده است. بعدتر، کباب از یک غذای درباری کم کم به یک غذای بازاری تبدیل شد و ۳ تا ۴ مغازه

چلوکبابی در بازار باز شدند. مثل کبابی شمشیری که در اوائل حکومت محمد رضا شاه در ضلع جنوب شرقی سبزه میدان افتتاح شد و بعدها پاتوق متجددین و اداری های آن زمان شد. نسیه و وجه دستی داده می شود! «نایب» یکی دیگر از این قدیمی ها است که موسس آن، حاج علی که اهل تبریز بوده به تهران و دربار ناصرالدین شاه می آید و بعد از مدتی تمام همراهان او به تبریز بر می گردند ولی حاج علی چون در تهران با یکی از اقوام ازدواج می کند بر نمی گردد و چون شغلی هم نداشته یکی از آشپزان دربار در تبریز را با خود به تهران می آورد و اولین چلوکبابی ایران را در بازار تهران برپا می کند. بعدتر، یکی دیگر از چلوکبابی های معروف تهران هم راه افتاد که مردم نام آن را «مرشد چلویی» گذاشته بودند. مرحوم حاج میرزا احمد عابد نهبانندی معروف به «مرشد چلویی» در ضلع شرقی مسجد جامع بازار تهران غذافروشی داشت. او که به خاطر داشتن درجات عرفانی و شاعر بودنش مورد احترام مردم بود، روی تابلوی مغازه اش نوشته بود: «نسیه و وجه دستی داده می شود حتی به جنابعالی به قدر قوه.» درباره مرشد چلویی روایت های زیادی به یادگار مانده است به صورتی که مرحوم مرشد گفته بود، کسانی که می خواهند غذا بیرون ببرند، هدایت کنید تا از نزد او بگذرند چون بیشتر کسانی که غذا بیرون می بردند، بچه ها و نوجوانانی بودند که برای کارفرمایان و صاحبان مغازه های بازار غذا می گرفتند و می بردند و خودشان از آن غذا محروم بودند. مرحوم مرشد کودکی که با ظرف غذا در دست، نزد او می آمد قدری پلوی زعفرانی روی بادیه او می ریخت و ظرف را کامل می کرد و بعد تکه کباب یا لقمه گوشت یا اگر تمام شده بود، ته دیگی زعفرانی داخل روغن می کرد و دهان آن پسر بچه یا نوجوان می گذاشت. همین طور فقرا صفی داشتند که از داخل راهرو شروع می شد و به اول سالن مغازه ختم می گشت. افراد فقیری که معمولاً عائله مند بودند و بعضی مورد شناسایی مرحوم مرشد قرار داشتند، هر روز می آمدند و به نسبت تعداد عائله خود غذای رایگان و خرجی یومیه می گرفتند. حالا امروز شاید دیگر خبری از آن چلوکبابی های قدیمی که با ورود هر مشتری و به

حرمت او صدای زنگ بالای در مغازه به صدا در می آمد نباشد. شاید دیگر کسی سکوهای فرش شده اطراف مغازه و آن آدم های قدیمی با آن اخلاق و مرام هایی که دیگر امروز کمتر پیدا می شود را به یاد نداشته باشد. شاید دیگر چلوبیار و کباب بده بالای سرتان نایستند و کره بیار، روی برنجتان زرده تخم مرغ نگذارد، اما عطر و بوی کباب داغ، ریحان تازه و نان برشته سنگگ خاطره مشترک همه مردم ایران است. چه سن شان به مرشد چلویی و شمشیری قد بدهد و چه نه.

روح شاد فرخ

چگونه میتوان ایرانی بود

فرانسوی، با لحنی طنزآمیز و پرکنایه که در سراسر نامه های ایرانی او جلوه دارد، پرسشی تفکربرانگیز در دهان از حیرت بازمانده ی پارسی های کنجکاوی گذاشت که درباره ی شکل غریب و قصه های حرمسرای دو مسافر ایرانی - ریکا و ازبک- از روی تعجب و فضولی پیچ و پیچ می کردند و با هیجان تمام می پرسیدند: "چگونه می توان ایرانی بود؟" البته پارسی های بی خیال وقتی کتاب منتسکیو را کنار نهادند کنجکاوی خود را هم که درین مورد شاید خیالی بود از خاطر بردند و منتسکیو هم در میان هزار و یک پرسش بی پاسخ که درباره ی نابسامانی های زمانه ی خویش داشت این پرسش را دیگر فراموش کرد. اما من از وقتی هم چون یک دانش آموز در درس ادبیات فرانسه با این پرسش آشنا شدم اغلب آن را مثل یک نشانه ی استفهام پیش نظر داشته ام و بارها درباره ی آن اندیشه کرده ام.

بدون شك خون و نژاد درین مورد عامل اساسی نیست چرا که

از دوران هخامنشی تا امروز آن قدر اقوام مختلف پارسی و سکایی و تورانی و یونانی و عرب و تاتار در این سرزمین به هم آمیخته‌اند که تصور خون و نژاد خالص کودکانه است و با این همه نسل‌هایی که از برخورد این اقوام در این سرزمین به وجود آمده‌اند همواره در ایران و برای ایران زیسته‌اند و اگر از یک نژاد خالص هم می‌بودند بیشتر ازین ایرانی به شمار نمی‌آمدند. زبان هم اگر چه بی‌تردید در تکوین شخصیت ایرانی نقش اصلی دارد، اما تصور آن که تنها با یک زبان خالص و به‌ویژه خالی از لغات غیر ایرانی است که ایرانی می‌تواند ایرانی باشد، چیزی جز یک رویای شیرین نیست و وسوسه‌ای که امروز بعضی از دوستان ما را وامی‌دارد که نسبت به عناصر غیر ایرانی زبان فارسی رو ترش کنند هر چند ناشی از غیرت ملی است ما اصرار و ابرام در آن، زبان ما را محدود می‌کند و فرهنگ ما را از آن چه طی قرن‌ها تاریخ خویش به غنیمت یافته است محروم می‌دارد.

حقیقت آنست که فرهنگ اسلامی در درخشانترین ادوار خویش که دوره‌ی پیش از مغول است بیش از هر چیز ایرانی است و نمی‌توان تأثیری را که این فرهنگ ایرانی در زبان اخلاف سعدی و حافظ گذاشته است، تنها به این بهانه که از نفوذ یک زبان غیر ایرانی هم نشانه‌هایی دارد در خور تأسف یافت. در سراسر این دوره‌ی طولانی آن چه در فرهنگ اسلامی به عنوان یک عنصر فایق درخشیده است، فرهنگ ایرانی است و وجود پاره‌ای لغات مربوط به زبان قرآن در واقع برگه‌هایی است که از نفوذ معنوی فرهنگ ایرانی در دنیای اسلام حاکی است و ممکن نبود این نفوذ ایرانی تمام دنیای اسلام را از قلمرو عثمانی تا سرزمین بنگاله تحت سیطره‌ی خویش درآورد و از قبول پاره‌ی لغات عربی که در واقع لغات قرآنی بود برکنار بماند. به علاوه در دنیا کدام زبان هست که مثل زبان ما با فرهنگ و نژادهای گوناگون از مهاجم و مهاجر برخورد کند و یک‌دست و خالص مانده باشد؟

در تمام آن چه میراث ایرانی خوانده می‌شود - فرهنگ ایرانی -

البته چیزهایی هم از تأثیر اقوام دیگر هست اما این نکته به وحدت و تمامیت آن به عنوان یک میراث ایرانی آسیبی نمی‌زند. در حقیقت آن چه تمدن دنیا به ایران مدیون است آن اندازه هست که اصالت فرهنگ ایرانی را خواه در دوره‌ی پیش از اسلام و خواه در دوره‌ی اسلامی که ادامه‌ی دوره‌ی پیش از اسلام وی نیز محسوب است، و رای هر گونه تردید قرار دهد به‌ویژه که تاریخ و انسانیت از لحاظ ادب و هنر هم چنین از لحاظ دین و اخلاق به فرهنگ ایرانی بسیار مدیون است. از جمله در ادب نه فقط "فابل" و "قصه" به ادب ایرانی مرهون است، بلکه از گوته تا آندره ژید، از رمانتیسیم تا پاراناسیسیم، کمتر نویسنده‌ی نام‌آور در مکتب‌های گونه‌گون اروپایی هست که در شعر، قصه، یا درام چیزی مدیون ایران نباشد.

در دین و اخلاق هم آن چه ایرانی به دنیا داده است قابل اهمیت است. تصور نزاع دایم بین نیکی و بدی که گرایش انسان به نیکی را در حکم همکاری در بنای دنیای اهورایی می‌کند در جهانی که ایده‌آل اخلاقی آشور و بابل درنده‌خویی را بر آن حاکم کرده بود، یک انقلاب اخلاقی برای تمام انسانیت بود. قرن‌ها پیش از مسیحیت مهرپرستی ایرانی فکر برادری بین افراد انسانی را حلقه‌ی پیوند بین پیروان خویش ساخت چنان که فکر تلفیق بین ادیان بزرگ را که حتی در زمان‌های نزدیک عصر ما امثال نادرشاه و اکبر امپراتور آرزویی دسترس‌ناپذیر یافته‌بودند، تعلیم مانی تا حد زیادی به تحقق نزدیک کرد. در توسعه و نشر اسلام نیز ایرانی‌ها کمتر از سایر مسلمین نکوشیده‌اند و عرفان اسلامی هم در ادب هیچ قوم اسلامی بهتر از آن چه در آثار عطار و جلال‌الدین مولوی و حافظ آمده است تجلی نیافت.

اما فرهنگ ایرانی در عین حال یک عنصر اصیل ایرانی دارد که معرف روح خود اوست و فقط با این روح است که وی در فرهنگ اقوام دیگر نفوذ می‌کند و حتی در برخورد با اقوام مهاجم آن‌ها را نرم و در خود حل می‌کند. این عنصر انسانی در جزو جزو تمام آداب و اطوار ایرانی چنان رسوخی دارد که آن را به آسانی نه تعریف می‌تواند کرد و نه تعیین.

اگر ایرانی در طی تاریخ دراز خویش بارها فرصت یافته است که چیزهای سودمند به دنیا هدیه کند، اغلب در مواردی بوده است که تسامح و عدالت در محیط حیاتش غلبه‌ی کافی داشته‌است. چنان که از ادبیات عظیم گذشته‌ی ما آن چه در محیط بی‌تسامح و عاری از عدالت ترک و تاتار قرون وسطایی عرضه شد تملق‌های رنگ‌آمیز ابله‌فریبی است که در قصاید امثال فرخی و انوری و ظهیر انعکاس دارد معانی عرفانی و عمیقی که شعر گذشته‌ی ما را از هوای تازه‌ی افق‌های پاک انسانیت سرشار می‌کند در دنیای خانقاه‌ها و مجامع اهل علم به وجود آمده است که عدالت و تسامح در دوران‌های سختی فقط در چهار دیوار آن‌ها پناهگاه می‌یافته است.

درست است که در بعضی مواقع مثل آن چه در عهد خسرو انوشیروان در مبارزه‌ی با پیروان مزدک انجام شد یا آن چه در زمان‌های نزدیک به عهد ما در مبارزه با پیروان بعضی مذاهب تازه جریان یافت، این تسامح و عدالت قدری فراموش شد اما نه فقط آن تندروی‌ها با روح ایرانی توافق نداشت و خردمندان گذشته هم آن گونه خامی‌ها و بیدادی‌ها را هرگز از روی میل و رضا نستودند، بلکه این هیجان‌ها در قیاس با تعادل به‌نسبت پایدار و مستمر روح ایرانی، در اصل لحظه‌ای کوتاه بیش نیست و آن‌ها که در درام‌های بزرگ با ورطه‌های روح انسان آشنایی دارند بی‌گمان برخوردارند به این که متعادل‌ترین روح‌ها هم لحظه‌های بحرانی دارند و البته همان گونه که هیجان‌های ناگهانی و بی‌لگام یک روح متعادل و صف تعادل را از او سلب نمی‌کند چند هیجان زودگذر و بی‌دوام هم در تاریخ دراز یک قوم نمی‌تواند نشانی باشد بر بی‌تعادلی روحی آن قوم و بی‌تسامحی او.

در فتوح اسلامی هم این روح ایرانی آسیب قوی ندید بلکه از اسلام نیز وسیله‌ی ساخت برای آن که استعداد‌های خویش را عرضه کند و البته در آن چه به فرهنگ اسلامی مربوط است بدون شك زبان ایرانی یک زبان آریایی است در نقل و نشر این

دین سامی همان نقشی را داشته است که زبان آریایی لاتینی داشت در نشر و توسعه‌ی مسیحیت سامی. وقتی صحبت از فرهنگ ایرانی است زبان این فرهنگ را که آمیزش پاره‌ی لغات غیر ایرانی با لغات دری به آن قدرت حیاتی قابل ملاحظه‌ی بخشیده است نمی‌توان از خاطر برد. درست است که این زبان خالص نیست اما وجود خونی تازی و تاتار در امثال ابومسلم، شاه عباس و نادرشاه هم آیا ما را در ایرانی بودن آن‌ها باید به شك بیندازد؟

زبان حافظ و سعدی و خیام و مولوی زبان واقعی فرهنگ ایرانی است و وجود پاره‌ی لغت‌های غیر ایرانی درین زبان نمی‌تواند علاقه‌ی ما را نسبت به آن کم کند. می‌گویند ادوارد براون انگلیسی وقتی برخورد با دانشمندانی می‌کرد که می‌توانستند به فارسی تکلم کنند، هر زبان دیگری را کنار می‌گذاشت و می‌گفت باید فارسی حرف زد چرا که وقتی انسان فارسی حرف می‌زند احساس می‌کند زبانش انسانی‌تر است. نمی‌دانم آیا ایرانی‌هایی که در خانه‌ی خود با فرزندان ایرانی خود به زبان فرنگی حرف می‌زنند یا در ادارات، کارگاه‌ها و بیمارستان‌ها مطالب خود را به زبان انگلیسی تقریر می‌نمایند از این کلام براون احساس شرمساری می‌کنند؟

من وقتی در باب گذشته‌ی ایران تأمل می‌کنم از این که ایرانی‌ها دنیا را به نام دین یا به نام آزادی به آتش و خون نکشیده‌اند، از این که مردم سرزمین‌های فتح شده را قتل عام نکرده‌اند و دشمنان خود را گروه گروه به اسارت نبرده‌اند، از این که در روزگار قدیم یونانی‌های مطرود را پناه داده‌اند؛ آرامنه را در داخل خانه‌ی خویش پذیرفته‌اند؛ جهودان و پیغمبران‌شان را از اسارت بابل نجات داده‌اند؛ ازین که در قرن‌های گذشته جنگ صلیبی بر ضد دنیا راه نینداخته‌اند و محکمه‌ی تفتیش عقاید درست نکرده‌اند؛ ازین که ماجرای سن بارتمی نداشته‌اند و با گیوتین سرهای مخالفان را درو نکرده‌اند؛ ازین که جنگ گلا دیاتورها و بازی‌های خونین با گاو خشم‌آگین را وسیله‌ی تفریح نشمرده‌اند؛ ازین که سرخ‌پوست‌ها را ریشه‌کن نکرده‌اند و

امید من آن است که در آینده نیز لحن این پرسش هرگز از شور و شوق ستایش گرانه‌ی دوستداران ایران خالی نبا شد.

دکتر عبدالحسین زرین کوب
(اردیبهشت ۱۳۵۲)



چند جمله کوتاه و ناب برای شما!

۱. عزت خانه در دوستی است.
۲. ثروت خانه در شادی است.
۳. زیبایی خانه در پاکیزگی است.
۴. پاکی خانه در تقوا است.
۵. نیاز خانه در معنویات است.
۶. استحکام خانه در تربیت است.
۷. گرمی خانه در محبت است.
۸. صفای خانه در محبت است.
۹. پیشرفت خانه در قناعت است.
۱۰. لذت خانه در سازگاری است.
۱۱. سعادت خانه در امنیت است.
۱۲. روشنایی خانه در آرامش است.
۱۳. رفاه خانه در حرمت و تفاهم است.
۱۴. ارزش خانه در اعتماد و اطمینان است.
۱۵. سلامتی خانه در نظافت و پاکیزگی است.

بوئرها را به نابودی نکشاند؛ ازین که برای آزار مخالفان ماشین‌های شیطانی شکنجه اختراع نکرده‌اند و اگر هم بعضی عقوبت‌های هولناک در بین مجازات‌های عهد ساسانیان بوده است آن را همواره به چشم یک پدیده‌ی اهریمنی نگریسته‌اند و ازین که روی هم رفته ایرانی‌ها به اندازه‌ی سایر اقوام کهنسال دنیا نقطه‌ی ضعف اخلاقی نشان نداده‌اند احساس آرامش و غرور می‌کنم.

درین احوال اگر پرسش سمج و تأمل‌انگیز منتسکیو و پارسی‌های کنجکاوش یقه‌ام را بگیرد و باز از من بپرسد "چگونه می‌توان ایرانی بود؟" پاسخ روشنی برای آن آماده دارم. جوابی که خود پرسشی دیگرست: "چگونه می‌توان ایرانی نبود؟" گمان دارم نسل تازه‌یی که حالا دارد به عرصه می‌آید و حتی نسل‌هایی که می‌بایست شاهد استمرار تاریخ و فرهنگ ایران باشند نیز می‌خواهند همین جواب غرورانگیز را در برابر پرسش منتسکیو داشته‌باشند. در این صورت می‌بایست نه فقط خودشان این عنصر اخلاقی و انسانی را که در فرهنگ ایران هست حفظ کنند بلکه از طرف ما نیز باید این اندازه سعی شود که با ایجاد تزلزل در این آرمان‌های انسانی، امید آن که در آینده هم ایرانی مثل ایرانی گذشته‌ی ملامت‌پذیر بماند از بین نرود.

با این همه هرگاه روزی بیاید که زبان ما از دخالت‌های هوسناکانه‌ی امروزینگان آسیب ببیند و محدود شود، هرگاه ظرافت و ادب سنتی ما به خشونت و وقاحت عاری از گذشت بگراید، هرگاه روح عدالت‌جویی در نزد ما به درنده‌خویی انتقام‌جویانه منتهی شود، هرگاه به جای تسامح فرخنده‌ی کوروشی سانسور عقاید در فرهنگ ما رواج پیدا کند و علاقه‌ی به خیر مزدیسنايي در بین ما جای خود را به خودپرستی‌های دیویسان بدهد در آینده بسا که دنیای انسانیت با کنجکاوی پارسی‌های عهد منتسکیو اما با ناخرسندی و نفرتی که در خور روح تهذیب‌یافته‌ی انسان کامل خواهد بود از روی تلخی و انکار خواهد پرسید: "ایرانی؟ ... چگونه می‌توان ایرانی بود؟"



Relator

Specializing in:

- Shopping Center
- Restaurant
- Office Building
- Business Opportunity
- Gas Stations

Mike Pirzadeh

Residential & Commercial

Cell: (734) 516-4172

Office: (313) 474-0100

6530 Greenfield Rd.

Dearborn, MI 48126

<https://www.thesignaturegroup.org>

Mike_pirzadeh@hotmail.com

Together, we can do great things

Family Dentistry Mahine Mahajeri D.D.S. M.S.



- Cosmetic and Preventive Dentistry
- Tooth Bonding and Bleaching
- One Hour Whitening
- Crown and Bridges
- Complete and Partial Dentures
- Root Canal and Braces
- Saturday and Evening Appointment
- Over 28 years of Practices

(313) 584-6530

6325 Chase Road. Suite A. Dearborn, MI 48126

MORT'S TAX & ACCOUNTING SERVICES



مرتضی راستگو، با بیش از ۲۰ سال سابقه در امور مالیاتی و حسابداری در آمریکا آماده همکاری با شما می‌باشد. (تخفیف ویژه برای هموطنان عزیز)

Morteza Rastgo

313-769-6360 / 248 739-2828

24602 W Warren

Dearborn Heights

taxmort@gmail.com



Persian - English Translation

ترجمه از فارسی به انگلیسی
و از انگلیسی به فارسی

(ترجمه توسط مترجم رسمی)

با بهای مناسب هر صفحه ۲۵ دلار

(248) 403-5605

Persiahouseofmichigan@yahoo.com

مدرسه فارسی آنلاین خانه ایران

*THE ADVANTAGES OF BEING BILINGUAL

RECENT STUDIES OF CHILDREN WHO GROW UP IN BILINGUAL SETTINGS REVEAL ADVANTAGES OVER SINGLE LANGUAGE CHILDREN, INCLUDING BOTH INCREASED ATTENTIVE FOCUS AND COGNITION. THE FINDINGS CORRELATE WITH PREFRONTAL CORTEX BRAIN ACTIVITY NETWORKS, WHICH DIRECT THE HIGHEST LEVELS OF THINKING AND AWARENESS. COMPARED TO MONOLINGUALS, THE STUDIES HAVE INDICATED THAT BILINGUAL CHILDREN WITH FIVE TO TEN YEARS OF EXPOSURE AVERAGED HIGHER SCORES IN COGNITIVE PERFORMANCE ON TESTS AND HAD GREATER ATTENTION FOCUS, DISTRACTION RESISTANCE, DECISION-MAKING, JUDGMENT AND RESPONSIVENESS TO FEEDBACK.



بادرود برهم میهنان کرامی

با آگاهی از همه‌گیری بیماری کوید انجمن سرپرستی خانه ایران همچنان تلاش بر آن دارد تا کلاسهای زبان فارسی همچنان به شیوه آنلاین و با نرم‌افزار زوم ادامه پیدا کند. از دوستانی که با آگاهی از سودبخشی فراگیری دو زبان*، خواهان نام‌نویسی در این کلاسها هستند درخواست می‌کنیم که نام و نام خانوادگی خود و فرزندشان را از طریق ایمیل به خانه ایران بفرستند. لازم است به آگاهی رسانده شود شهریه سالیانه (دو ترم) برای اعضا رایگان و برای دوستان غیر عضو سالیانه ۱۲۰ دلار می‌باشد. حق عضویت سالیانه خانه ایران برای هر عضو ۲۵ دلار است که در هنگام نام‌نویسی قابل پرداخت می‌باشد.

Please email us at persiahouseofmichigan@yahoo.com for enrollment in online Persian language classes.

Online PHOM Persian School

با مردواج - انجمن سرپرستی خانه ایران

بادرود به شایم میهنان کرامی

با شوق و خرسندی فراوان به آگاهی شما می‌رسانیم که هنرمند ارجمند بانو ارکیده ترابی به دعوت دانشگاه میشیگان از ۲۵ تا ۲۸ سپتامبر در شهر آناربر و دیربورن سخنرانی و نمایشگاه هنری خواهند داشت. از آنجایی که خانه ایران همیشه در گسترش فرهنگ و هنر ایرانی پیشگام بوده از همگی شما خوبان دعوت می‌کنیم که با شرکت فعال خود در این گردهمایی‌های هنری از این هنرمند ارزنده و آثار هنری جالب ایشان حمایت کنید. برنامه‌های این هنرمند همیشه از استقبال شایانی برخوردار بوده‌اند. برای اطلاعات بیشتر خواهشمندیم به ایمیل‌های دیگر ما در این باره مراجعه فرمایید.

به امید دیدار و با مهر و ارادت
انجمن سرپرستی خانه ایران

